



## تحلیل و آسیب‌شناسی اختلافات فرهنگی، تبدیل واژگان، مصادر و افعال و تلمیحات فارسی در زبان و ادبیات اردو



فرزانه اعظم لطفی \*

(نویسنده مسئول)

استادیار زبان و ادبیات اردو، دانشکده زبانها و ادبیات خارجی دانشگاه تهران، ایران  
Email: f.azamlotfi@gmail.com

### چکیده

همانگونه که در نتیجه تحولات سیاسی در ایران تماس نزدیک فارسی با زبان‌های عربی، ترکی، فرانسوی و انگلیسی صدها لغات را بدین زبان وارد ساخت، زبان اردو و زبان فارسی هندی نیز رنگی از زبان‌های محلی هندوستان را به خود گرفته است. بیشتر این واژه‌ها شامل اسامی خاص و کلمات مربوط به مراسم و اعیاد و فرهنگ و تمدن خاص هندوستان است که اکثراً هیچ‌گونه ارتباط معنوی و لغوی با زبان فارسی ایرانی نداشته‌اند، به‌ویژه در برخی از منظومه‌ها و دیوان شاعران سند و دکن این تأثیر و تأثر حتی بین برخی از شاعران ایرانی که در آغاز سلطنت اسلامی در شمال هندوستان؛ همچون "ابولفرج رونی" و "مسعود سلمان" به‌سرمی‌پردند از راه نفوذ زبان‌های محلی هند کاملاً مشهود است. از آنجایی که زبان فارسی ایرانی در سرزمین و وطن دوم خود هندوستان بیش از هشتصد سال حاکم بود، ادبیات هند تابع فرهنگ ایرانی قرار گرفت. آنگونه که شاعران وقت، گاهی به‌جای کاربرد گل‌های محلی سرزمین خود همچون کنول "نیلوفر" "چمپا" گل سفید و زرد و خوشبو "به‌سنبل و نسترن فارسی و به‌جای قهرمانان جنگی خود همچون "بهیم" و "ارجن" به‌رستم و سهراب بسنده می‌کردند، اما برخی از واژه‌های فارسی که در این سرزمین به‌کار برده می‌شود از طرفی به‌علت نفوذ زبان‌های محلی و فرهنگ‌های خاص هر منطقه و از طرفی به‌علت رواج و گستردگی سبک هندی، به‌عنوان یک مکتب فکری تازه، ترکیبات و اصطلاحات و کنایات و تعبیرات و مفاهیم پیچیده‌ای را پدید آورده است که از زبان فارسی ایرانی در سطح معنوی و فرهنگی واژه‌ها فاصله بسیاری گرفته‌اند. از طرفی، گاهی دانسته و یا نا دانسته، دخل و تصرفات و دگرگونی و فساد در به‌کارگیری تلمیحات فارسی در زبان و ادبیات اردو دیده می‌شود که در این پژوهش، به‌تحلیل و بررسی اختلاف فرهنگی و فساد واژگان و مصادر افعال و تلمیحات فارسی در زبان و ادبیات اردو پرداخته شده‌است.

### اطلاعات مقاله

تاریخ ارسال: ۱۴۰۰/۰۲/۲۴  
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۳/۱۳  
تاریخ انتشار: تابستان ۱۴۰۰  
نوع مقاله: علمی پژوهشی

### کلید واژگان:

تلمیحات، آسیب فرهنگی، اردو، فارسی، هندی.

شناسه دیجیتال DOI: 10.22059/JFLR.2021.322685.838    کليه حقوق محفوظ است ۱۴۰۰

اعظم لطفی، فرزانه. (۱۴۰۰). تحلیل و آسیب‌شناسی اختلافات فرهنگی، تبدیل واژگان، مصادر و افعال و تلمیحات فارسی در زبان و ادبیات اردو. پژوهش‌های زبان‌شناختی در زبانهای خارجی، (۱۱)، ۸۱-۱۰۲.  
azam lotfi, F. (2021). Analysis and problems of cultural differences, conversion of Persian words, sources, verbs and allusions in Urdu language and literature. *Foreign Language Research Journal*, 11 (2), 81-102 doi: 10.22059/jflr.2021.322685.838



# Analysis and problems of cultural differences, conversion of Persian words, sources, verbs and allusions in Urdu language and literature



**Farzaneh Azam Lotfi\***

Assistant Professor of Urdu Language and Literature, University of Tehran, Tehran, Iran  
Email: f.azamlotfi@gmail.com

## ABSTRACT

As a result of the political developments in Iran, the close contact of Persian with Arabic, Turkish, French and English languages has introduced hundreds of words in this language, Urdu and Indian Persian have taken on a color of the local languages of India. These words usually include specific names and words related to the specific ceremonies, festivals, culture and civilization of India, which often had no spiritual or lexical connection with the Persian language, especially in some of the poems and generalities of the poets. Sindh and Deccan. This influence is evident even among some Iranian poets who lived at the beginning of the Islamic monarchy in northern India, such as Abul Faraj Rumi and Massoud Saad Salman, through the influence of the local languages of India. Persian ruled India for more than eight hundred years in its second homeland, India, so Indian literature has been subject to Iranian culture. They are content with Sanbol and Nastaran Persian and instead of their war heroes like "Behim Varjan" to Rostam and Sohrab, but some of the Persian words used in this land are on the other hand due to influence. The local languages and cultures specific to each region, and on the other hand, due to the prevalence and spread of the Indian style as a new school of thought, have caused complex combinations, terms, allusions, interpretations and concepts. It is that words are very far from the Persian-Iranian language on a spiritual and cultural level. On the other hand, sometimes knowingly or unknowingly, intrusion, seizures, transformation and corruption in the use of Persian allusions in the Urdu language and literature can be seen. The army will be paid.

DOI: 10.22059/JFLR.2021.322685.838

© 2021 All rights reserved.

## ARTICLE INFO

Article history:  
Received:  
14th, May, 2021  
Accepted:  
3th, June, 2021  
Available online:  
Summer 2021

## Keywords:

Persian Persian words, cultural differences of words, cultural transformation of words, corruption of Persian verbs and allusions in the army Introduction

azam lotfi, F. (2021). Analysis and problems of cultural differences, conversion of Persian words, sources, verbs and allusions in Urdu language and literature. *Foreign Language Research Journal*, 11 (2), 81-102 doi: 10.22059/jflr.2021.322685.838

\* Dr. Farzaneh Azam Lotfi holds a PhD in Urdu Language, Literature and Culture and is an official member of the Department of Urdu Language and Literature, University of Tehran.

که در شاعری "سپاهی" تخلص می‌کرد، مدرسه‌هایی برای آموزش و تکمیل زبان فارسی در آن سرزمین تأسیس کرد. (سدارنگانی، هرومل، ص ۱۶۷-۱۶۶).

در سال ۱۵۸۲م در دوران امیر توری اکبر، به فرمان "راجه تادرمال" (Raja Tadarmal) در سراسر شبه قاره، زبان فارسی جانشین زبان هندی شد و مقرر گردید همه دفاتر حساب‌ها، به جای هندی، به فارسی نوشته شود. (غروی، مهدی، ص ۳۶).

همراه با نفوذ مسلمانان؛ زبان‌های فارسی، عربی، ترکی، در آن سرزمین رواج یافت. امور مذهبی بیشتر با واژه‌های عربی بودند؛ و بیشتر لباس‌ها، غذاها و کالاهایی که به وسیله ترک‌زبان‌ها به هند آمده بود، همچنان نام ترکی خود را حفظ کردند؛ و فارسی، زبان نوشتاری، ادبی، رسمی، دیپلماسی بود، این زبان در کشمیر و دکن (جنوب هند) به تدریج به زبان نوشتاری عمومی درآمد. رواج فارسی در هند، را می‌توان با رواج زبان عربی در ایران، و زبان فرانسه در اروپای سده میانه مقایسه کرد. این زبان‌ها میان ایرانیان و اهل قلم و نخبگان جامعه‌های میزبان رواج یافت، از تاریخ فرشته پی می‌بریم که در مکتب خانه‌های درباری، بوستان سعدی تدریس می‌شده است. (هندوشاه، ج ۱، ص ۲۸۱).

تا آنجا که گلستان سعدی در هند کتابی بود که هر باسوادی آن را می‌خواند. اما زبان فارسی هرگز زبان خانگی و عوام مردم هند نشد. به استناد دیگر منابع؛ فارسی هیچگاه رواج فراگیر و همگانی پیدا نکرد؛ بلکه زبان درباری و لایه‌های مرفه و نخبگان و اهل قلم بود چراکه زبان فارسی بیشتر در دستگاه حکومتی و برخی گروه‌های شهرنشین نفوذ داشت، بنابراین نتوانست فراتر از آن برود و در سطحی گسترده‌تر و بادوام‌تر رواج یابد. محمدتقی بهار در کتاب سبک‌شناسی بر این باور است که سبک نثر فارسی در هند حالت "مصنوع و منشیانه" پیدا کرد که در آن بازی با کلمات و عبارت‌پردازی و گرافه‌گویی رواج کامل داشت. وی ادامه می‌دهد که کار این شیوه به جایی رسید که بیشتر باسوادها در هند نمی‌توانستند

پیوندهای زبانی مردم هند و ایران پیشینه تاریخی و طولانی دارد. اصولاً زبان فارسی و سنسکریت ریشه مشترکی دارند و هر دو از شاخه‌های زبان آریایی‌اند. پروفیسور ایندوشیکهر (Indu Shikhar) استاد زبان سنسکریت در هندوستان، در تحقیقات خود به این نتیجه رسیده است که: "با وجود تحولات عظیمی که در زبان فارسی کنونی روی داده، هنوز در حدود ۳۵ درصد کلمات آن را می‌توان با کلمات سنسکریت ودایی و کلاسیک سنجید (شیکهر، ایندو، ص ۶)" اما صرف نظر از ریشه‌های مشترک تاریخی، به نظر می‌رسد رواج زبان فارسی در هند، بیشتر در اثر مهاجرت‌ها و احتمالاً هجوم فارسی زبان‌ها به آن سرزمین بود، به طوری که می‌گویند زبان فارسی از هنگام تسخیر هند به وسیله محمود غزنوی در آن سرزمین رواج یافت و سپس در اثر حمله مغول و مهاجرت گروه‌های ایرانی به آنجا، دامنه رواج آن گسترش یافت (سدارنگانی، هرومل، ص ۱۷-۱۳). در سال ۱۱۶۲م که غوریان به غزنین حمله آوردند، بازماندگان دودمان غزنوی به لاهور و پنجاب فرار کردند و در آنجا نیز به سهم خود در زبان و ادب فارسی در آن منطقه نقش داشتند (یکتاتی، مجید، ص ۸۳). در زمان سلطنت اولین ملکه مسلمان شبه قاره "سلطانۀ رضیه" (۱۲۳۶-۴۰) ملتان به عنوان مرکز زبان فارسی شهرت یافت (ابوموسی محمد عارف الله، ص ۱۸۷) گفته می‌شود نفوذ و گسترش زبان فارسی در کشمیر از جمله پیامدهای کوچ سادات همدان بود که از ظلم و جور تیمور به جان آمدند و در سده چهاردهم میلادی به آن دیار پناه بردند. (حکمت، علی اصغر، ص ۳۲۷-۳۳۴) در سده‌های پانزدهم و شانزدهم میلادی خواندن و نوشتن زبان فارسی در شبه قاره گسترش بیشتری یافت، چنانکه سلطان سکندر لودی، هندوان را ناچار به آموختن، خواندن و نوشتن زبان فارسی کرد (هندوشاه، ج ۱، ص ۱۸۷). شاعری هندو در دوره اسکندر لودی به نام "پندت دونگرمل" به زبان فارسی شعر می‌سرود: (دل خون نشدی چشم تو خنجر نشدی گر / ره گم نشدی، زلف تو ابتر نشدی گر). شاهزادگان ارغون و ترخان مغولی، شمار بسیاری از فضلا و ادبای ایرانی را به سند فراخواندند. شاه حسین ارغون

در صفحه مطلبی را مطابق با واقع بنویسند، ولی همان‌ها می‌توانستند پنجاه صفحه "تشبیب" و مقدمه درباره هر موضوع از بهاریه تا خزانیه یا شرح فراق و امثال این‌ها را به قلم بیاورند. زیرا شیوه آموزش خواندن و نوشتن تشبیب‌ها در مکتب‌خانه‌ها و از بر کردن الفاظ و عبارات، ذهن را به گونه‌ای پرورش داده بود که همان سبک "نثر مصنوع و منشیانه" را گسترش دهند (بهار، محمدتقی، ج ۳، ص ۲۶۶-۲۶۵).

اگرچه زبان فارسی در میان توده‌های هندی پایه‌ای نداشت و تنها در دربار و بین اقلیت اهل قلم و نخبه رواج داشت و وسیله ارتباطی گروه‌های حاکم بود، اما باز هم بعضی از واژگان آن در زبان‌های محلی و عامیانه راه پیدا کرد. مطابق پژوهش‌های انجام شده در هندوستان، مردم به بیش از دو بیست زبان و لهجه گفتگو می‌کنند. در برخی از این زبان‌ها، هنوز هم کلمه‌های فارسی رواج دارد، صرف نظر از زبان اردو که واژه‌های فارسی در آن وجود دارد. در زبان تامیل که کهن‌ترین و پرمایه‌ترین زبان دراویدی-غیرآریایی است واژه‌های سیاسی و قضایی بسیاری از فارسی و عربی دیده می‌شود (عنایت، حمید، ش ۵، ص ۴۶۵).

همانگونه که در سده‌های هفتم و هشتم میلادی از پیوند دو زبان پهلوی و عربی در ایران زبان فارسی کنونی پدید آمده است، در هند نیز در اثر آمیزش زبان فارسی با زبان‌های محلی به ویژه شمال هند، زبان سومی شکل گرفت که به "اردو" معروف است. پیش از تسلط مسلمانان، زبان سنسکریت رفته رفته به صورت زبان علمی درآمده و رواج آن در بین مردم کاهش یافته بود. حدود سده پنجم پیش از میلاد، زبان سنسکریت به "پراکرت" (prakrit) استحاله یافت و مورد استفاده عموم قرار گرفت. بالاخره پراکرت به پالی (pali) تبدیل شد و بسیاری از زبان‌های محلی هند از آن منشعب شد که مهم‌ترین آن‌ها زبان "هندی" است. پس از تسلط مسلمانان، این زبان و خلف آن "هندوستانی" پر از واژه‌های فارسی شد و پس از گذشت دو سه قرن، زبان جدید و جداگانه‌ای به وجود آمد که همان زبان اردوست. (دورانت، ویل، ۷۸۶-۷۸۵).

بسیاری از ضرب‌المثل‌ها، محاورات، تلمیحات، همان‌هایی است که در ایران رواج دارد و برخی از آن‌ها که امروزه در این زبان متداول است، دیگر در سرزمین ایران از رواج افتاده است. افزون بر زبان اردو در زبان هندی که نزدیک به یک سوم جمعیت هند با آن گفتگو می‌کنند، واژگان فارسی بسیاری یافت می‌شود، افزون بر این زبان‌ها در دیگر زبان‌های بنگالی، گجراتی، سندی، پنجابی، کشمیری، تامیل، تیلگو، کناری و مالایالم کلمات فارسی زیادی آمیخته شده است.

## ۲- بحث و بررسی

ابن بطوطه جهانگرد معروف که در عهد محمدبن تغلق شاه (۷۵۲-۷۲۵ه) به هندوستان مسافرت کرده بود، می‌نویسد: محمد تغلق شاه فرمان داده بود برای اشخاصی که از خراسان به هند آیند، اجازه ورود داده نشود مگر اینکه بخواهند در آن کشور اقامت کنند (سفرنامه ابن بطوطه، ج ۲، ص ۴۰۶) و همه خارجیان را در هندوستان، خراسانی می‌نامیدند (همان، ص ۴۱۶) بیشتر خارجی‌های مقیم هندوستان ایرانی بودند که موجبات ترویج و تقویت زبان فارسی را در این سامان مهیا ساخته بودند. در آغاز، لهجه ماوراءالنهر در فارسی هند غلبه داشت و برای این لهجه اصطلاح فارسی تورانی به کار می‌بردند. در مقابل این، فارسی ایرانی یعنی فارسی خراسان و نواحی مرکزی و جنوبی اصطلاحی دیگر بود. بدین ترتیب بسطی از لغات فارسی مخصوص لهجه ماوراءالنهر وارد زبان فارسی هند شد و بعدها این لغات به زبان اردو انتقال یافت چنانچه امروزه به واژه‌های فارسی بی‌شماری در زبان اردو برمی‌خوریم که در فارسی ایرانی سابقه ندارد، اما امروزه در لهجه بخارایی که بازمانده لهجه ماوراءالنهر و همچنین در فارسی هندی مستعمل است، به کار برده می‌شود.

به طور کلی بسیاری از اندیشمندان ایرانی بر این باورند که آنچه در زبان اردو و هندی به نام و شکل زبان فارسی است، همان معانی را دارد که در زبان فارسی ایرانی رایج و مستعمل است. اما حقیقت امر چیز دیگری است. این سوء تفاهم‌های بین فرهنگی بین ایران و هند و فاسی زبانان ایرانی و فارسی

دانان هندوستانی کاملاً متقابل است چنانچه گاهی برخی از محققین فارسی دان شبه قاره به دلیل نبودن در محیط فارسی ایرانی پس از بدو ورود به ایران در می‌یابند که آنچه را که در فارسی هندی بدان تکلم می‌کنند در ایران نیز مستعمل و قابل فهم است.

به‌عنوان مثال در شعر فارسی "علامه اقبال لاهوری"

|                     |                       |
|---------------------|-----------------------|
| چون چراغ لاله سوزم  | ای جوانان عجم جان     |
| در خیابان شما       | من و جان شما          |
| غوطه‌ها زد در ضمیر  | تا بدست آورده‌ام      |
| زندگی اندیشه‌ام     | افکار پنهان شما       |
| مهر و مه دیدم نگاهم | ریختم طرح حرم در      |
| برتر از پروین گذشت  | کافرستان شما          |
| تا سنانش تیزتر گردد | شعله‌ئی آشفته بود     |
| فرو پیچیدمش         | اندر بیابان شما       |
| فکر رنگینم کند نذر  | پاره‌ لعلی که دارم از |
| تهی دستان شرق       | بدخشان شما            |
| میرسد مردی که زنجیر | دیده‌ام از روزن دیوار |
| غلامان بشکند        | زندان شما             |
| حلقه گرد من زیند ای | آتشی در سینه دارم از  |
| پیکران آب و گل      | نیاکان شما            |

محققان و استادان زبان فارسی بر این باورند که چراغ لاله یعنی: زنبوری و یا منظور علامه اقبال نوعی چراغ بودهاست در حالیکه چراغ لاله در فارسی هندی و زبان اردو به معنی: پرچم‌های زرد و سرخ وسط گل لاله است. چراغ‌دان به معنی جا شمعی. چراغ سحری به معنی: چراغی که هنگام سحر نزدیک خاموش شدن است، همچنین به‌زمان پیری نیز اطلاق می‌شود. چراغی به معنی نذرانه و هدیه روغن برای روشن کردن چراغ در مقبره‌ها که به‌درویشان می‌دهند. و چراغ گل به معنی: چراغ خاموش است. خیابان نیز در زبان فارسی هند نه به معنای محل گذر بلکه در شعر اقبال به معنی گلزار و جای گل است.

در دنیای مشرقی امروز، زبان‌شناسان ادعای زبان خالص را قبول ندارند، درباره‌ هیچ زبانی نمی‌توان گفت که صددرصد خالص و از آمیزش عناصر بیگانه پاک است، کشورهای دنیا اعم از متمدن و غیر متمدن با یکدیگر روابط سیاسی و فرهنگی و بازرگانی داشته‌اند و دوشادوش سیاست و فرهنگ، زبان یک کشور هم بر کشور دیگری تأثیر داشته است و در نتیجه این روابط واژه‌های زبان یک ملت به ملت دیگری رسیده است، چون آقا (بزرگ و سرور)، یورت (قرارگاه)، یورش (حمله)، اردو (سپاه)، ایلچی (نماینده و رسول) و غیره. کلمه‌های مغولی‌ایند که در فارسی یادگار استیلای سیاسی مغولان در ایران بوده است. انتقال الفاظ با انتقال اشیا به وسیله بازرگانی هم صورت گرفته است. چینی‌ها از زمان قدیم گربه-های ایرانی را دوست داشتند، چنانچه در زبان چینی، "پارسی" یکی از نام‌های گربه است. کلمه "چاو" و "کمخاب"، در فارسی از روابط بازرگانی ایران و چین حکایت می‌کند. داکا پایتخت بنگلادش در زمانی مرکز بزرگ پارچه بافی بوده است و از آنجا پارچه‌های نازک مخصوص به اطراف جهان صادر می‌شده است امروزه در لهجه بخارائی پارچه نازک را "داکا" می‌گویند. در شبه قاره پاک و هند "مشهدی" به معنی "دستار" مستعمل است، زیرا که پارچه عالی برای دستار محصول معروف مشهد بوده است. تاریخ روابط ایران و انگلیس اگرچه آنچنان قدیمی نیست، اما باز هم زبان انگلیسی مستقیماً یا به‌طور غیرمستقیم در حدود ۸۰ واژه از زبان فارسی را قبول کرده است. (سن، سارچپنت، ص ۲۱۳).

به‌طور کلی در هر زبانی عناصر بیگانه دخالت دارد البته اینکه واژه‌های خارجی در آن زبان کم باشد یا زیاد چندان فرق نمی‌کند، ولی هر زبان واژه‌های خارجی را با شرایط خود قبول می‌کند و در بعضی موارد در کلمه خارجی آنقدر تصرف می‌کند که آن کلمه اصالت خود را از دست می‌دهد و تشخیص اصل آن کلمه مشکل می‌شود، چنانچه لغات زیادی از ریشه‌های لاتینی در زبان‌های اروپائی وجود دارد و اگر ما کلماتی را که از یک ریشه لاتینی در زبان‌های مختلف متداولند مطالعه کنیم خواهیم دید که این کلمات با یکدیگر

خیلی فرق دارند، اگرچه ریشه آن‌ها یکی است، ولی هر زبان طبق شرایط خود آن را قبول کرده است و این فرق در کلمات مختلف از یک ریشه ناشی از همین علت است.

در زبان اردو نیز واژه‌های فارسی واژه‌هایی که از زبان‌های دیگر به وسیله زبان فارسی وارد این زبان شده است، تصرفاتی به عمل آورده است، این تغییر فقط در لغات خارجی رخ نمی‌دهد، بلکه در سیر تکامل یک زبان واژه‌های آن زبان نیز دچار دگرگونی می‌شوند.

بعضی کلمه‌ها از استعمال می‌افتند، بعضی‌ها معنی نو پیدای می‌کنند و پاره‌ای از لغات شکل تازه به خود می‌گیرند. چندی بیش کلمه "باجی" به معنی خانم استعمال می‌شد، ولی حالا این کلمه در فارسی امروز تقریباً از استعمال افتاده است. در قدیم "نگران" به معنی مراقب استعمال می‌شد، ولی حالا این معنی را از دست داده است و به معنی مضطرب به کار می‌رود. (شیلی، محمد صدیق خان، ص ۱۴۴).

با این تفصیل می‌توان دریافت: تصرفی که هر زبان در واژه‌های خارجی دارد بدون علت نیست، هر زبان واج‌های ویژه و خاص خود را دارد و سعی می‌کند که الفاظ بیگانه را در قالب و شرایط واج‌های خود انتقال دهد. به عنوان مثال در زبان عربی صدای "ج" وجود ندارد، بنابراین اعراب کلمه چراغ را از ایران به عاریت گرفتند و این کلمه را طبق شرایط زبان خود تصرف کردند و چراغ را به سراج تبدیل کردند.

همین امر در واج‌های فارسی "ث" (یکی از الفبای مشترک سنسکریت، هندی، اردو) وجود ندارد. بنابراین، کلمه "کثاره" به کتاره فارسی تبدیل می‌شود.

اردو زبانان کلمه افراط و تفریط را پس از تصرف و تبدیل به افراتفری تغییر دادند که به معنای آشوب و غوغا، هیجان، اضطراب، شورش و درهم برهم بودن است. همین طور "بها" مرکب که جز حروف الفبایی مشترک در زبان‌های سنسکریت، هندی، اردو است در زبان فارسی وجود بنابراین، بنابراین، بی‌گمان می‌توان دریافت که:

بهار bhar همان بار

بهنگ bhang همان بنگ

بهور bhor همان بور

کهنځ khand همان قند فارسی در زبان ماست.

در این مقاله به بررسی و توضیح واژگانی از این دسته پرداخته خواهد شد که اگرچه فارسی به نظر می‌رسند اما معنا و مفهوم متفاوتی را در باطن واژه دارند که در زبان فارسی ایرانی به کار برده نمی‌شوند و یا اگر هم به کار برده می‌شده، امروزه پس از گذشت صدها سال از اعتبار مفهومی، معنایی، فرهنگی و غیره دور شده است.

گاهی تغییر و انتقال معنا از لفظی به لفظ دیگر توسیع و تخصیص صورت می‌گیرد. در توسیع وسعت دادن به معنی اصلی اطلاق خاص بر عام، اطلاق جز به کل و اطلاق نوع بر جنس.

به عنوان مثال:

"پرچم" در اصل نام منگوله‌ای بوده است از موی گوزن وحشی که بر سر علم یا درفش می‌آویخته‌اند، اما اکنون این لفظ بر تمام درفش و بیرق اطلاق می‌شود. بنابراین نام یک جز از چیزی را برای بیان کل آن به کار می‌برند (ناتل خانلری، پرویز، ص ۱۰۴) اما تخصیص عکس توسیع است و آن عبارت است از آنکه مفهوم لفظی را از آنچه در اصل بوده است، کوچکتر کنند. اطلاق عام بر خاص، اطلاق کل بر جز، اطلاق جنس بر نوع از این مقوله شمرده می‌شود.

به عنوان مثال:

"تربت" به معنی خاک است؛ از این معنی به خاکی که مرده را در آن می‌گذارند و یا بر سر مرده می‌ریزند تخصیص یافته و سپس در جمله‌هایی مانند این عبارت گلستان:

"بر سر تربت یحیی پیامبر(ع) معتکف بودم" به معنی گور آمده است (همان، ص ۱۰۵)

و یا به قول حافظ:

بر سر تربت ما چون  
گذری همت خواه  
که زیارتگه  
رنندان جهان  
خواهد بود

بگشای تربتم را  
بعد از وفات و  
بنگ  
بعد مردن تربت ما  
را عمارتگو مباش  
کز آتش درونم  
دود از کفن بر  
آید  
بر سر قبر شهیدان  
گنبد گردون بس  
است

بدذات و لات، ولگرد و اوباش، تعبیر می شود. آواره  
گردی به معنی ولگردی و اوباشی است.

۲- اخبار: جمع خبر در فارسی، در زبان اردو به معنی:  
انعام یافته روزنامه و مفرد است.

۳- افشان: در معنای پراکنده و نشر، در زبان اردو  
به معنی: نوعی پودر زرق برق که به عنوان شگون بر  
سر عروس می پاشند.

۴- انتقال: جابجا شدن، در زبان اردو به معنی: به معنای  
مردن است.

۵- انعام: نعمت دادن، در زبان اردو به معنی: تنها جایزه  
دادن است. انعام یافته: برنده جایزه، انعامی رقم:  
جایزه پولی، انعامی مقابله: مسابقه ای که جایزه دارد

۶- برخوردار: بهره مند، کامیاب در زبان اردو به معنی:  
عزیز، نور چشم، بچه، فرزند، و لقبی (عنوانی) است  
که برای افراد کوچکتر به لحاظ سنی اطلاق می شود.  
همچنین به معنی: پسر بچه خردسال نیز می باشد.

۷- بزرگ: نقیض کوچک، در زبان اردو: فقط به معنی:  
بزرگسال و پیر مرد است.

۸- برداشت: به معنی حاصل و برداشتن. در زبان اردو  
به معنی: تحمل، بردباری، صبر و شکیبایی است.

۹- پای بند: زنجیر پا و پا بسته بودن در زبان اردو به معنی  
کسی که مقررات را رعایت نمی نماید.

۱۰- پرستار: پرستار بیمارستان، خدمتگار، غلام، در زبان  
اردو به معنی: فقط پرستنده، پرکشتش کننده و عاشق  
است.

۱۱- تبرک: میمنت گرفتن به چیزی، در زبان اردو به معنی:  
نوعی شیرینی که از خانقاه می گیرند.

۱۲- تردد: رفت و آمد، در زبان اردو به معنی: تردید داشتن  
و متامل بودن، دودلی، شک و تردید است.

اکنون به تغییر واژگان فارسی و عربی پرداخته خواهد شد که  
با نفوذ در زبان اردو معنای متفاوتی به خود گرفته است.

۱- آواره که در فارسی به معنای مهاجر و گاهی در  
معنای سرگردان است، در زبان اردو با تلفظ  
متفاوت "آواره Awara" به معنای آدم بدجنس،

۱۳- **تماشا**: سیر و گردش و تفریح و دیدن، در زبان اردو به معنای بازیچه، هنگامه، نمایش چیزی عجیب و مضحک است.

۱۴- **حجامت**: خون کشیدن، در زبان اردو به معنی اصلاح و آرایش سر و صورت، تراشیدن موی سر و صورت است.

۱۵- **خار**: خارگل، در زبان اردو به معنی: حسد، حسودی، دشمنی، عداوت و کینه است.

۱۶- **خسته**: ناتوان، کوبیده، بیحال، در زبان اردو به معنی سرخ شدن در روغن و حالت ترد شده پس از سرخ شدن است.

۱۷- **خشخاشی**: نان کنجدی، در زبان اردو به معنی: ریشی که رنگ سیاه و سفید شده باشد، جوگندمی.

۱۸- **خفگی**: حبس و تنگی نفس و آزرده‌گی خاطر، در زبان اردو تنها در معنی: نارضایتی، خشم و عصبانیت است.

۱۹- **خودداری**: اجتناب ورزیدن، در زبان اردو به معنی: حمیت و غیرت و غیرت مندی، آبرومندی و آراستگی ظاهری است.

۲۰- **دارو**: دوا در اردو به معنای مشروبات الکلی است.

۲۱- **درآمد**: مبلغی که پس از کار بدست آید، در زبان اردو به معنی: واردات است.

۲۲- **برآمد**: مشخص شدن، در زبان اردو به معنی: صادرات است.

### تصرفات معنایی کلمات فارسی در زبان اردو

۱- **بخار** در زبان اردو به معنی: غصه، رنج، کدورت، حرارت و تب.

۲- **بخت رسیده** در زبان اردو به معنی: بدقسمتی، قسمت و سرنوشت خراب.

۳- **بخشی‌خانه** در زبان اردو به معنی: دفتر و محلی که حقوق ارتشیان را در آنجا تقسیم می‌کنند، اداره حسابرسی ارتش، اداره پرداخت‌کننده حقوق ارتش، خزانه‌داری و **بخشی‌گری** به معنای کسی که عهده‌دار

تقسیم حقوق ارتش است و به معنی اداره دیوان محاسبات کشور اطلاق می‌شود.

۴- **بتمیز** در زبان اردو به معنی شخص بی‌ادب، بی-تربیت، بی‌سلیقه و بداخلاق و **بتمیزی** یعنی گستاخی، بی‌سلیقه‌گی و بی‌ادبی.

۵- **بدحل** در زبان اردو به معنی: بدحیثیت، بدبخت. و **بدحالی** و به معنی بدبختی.

۶- **بدرُو** در زبان اردو به معنی: اسب تند پا.

۷- **بدمعاش** در زبان اردو به معنی: شخص بدجنس و شریر.

۸- **برداشت** در زبان اردو به معنی: صبر و تحمل و **برداشت‌خانه** به معنی انباری.

۹- **بربری‌خانه** در زبان اردو به معنی: طویله و محل نگهداری بز و گوسفند.

۱۰- **برق** در زبان اردو به معنی: صدای رعد و برق. **برق‌نم** به معنی: چالاک، تیزرو و شمشیر تیز و برنده. **برق‌رخسار** به معنی: زیبارو. **برق‌نگاه** به معنی: نگاه

جذاب. **برق‌رفتار** به معنی: تند و تیزرو. البته رفتار در زبان اردو به معنی تند و تیز رفتن و نشانه سرعت است نه به معنی اعمال و رفتار.

۱۱- **بستگی** در زبان اردو به معنی: بسته شدن، تفریح نداشتن و گرفتگی در حال و احوال شخصی، حوصله نداشتن، اظهار خفگی کردن.

۱۲- **بستم بسته** در زبان اردو به معنی: لکنت زبان.

۱۳- **بستی** در زبان اردو به معنی: غلاف شمشیر و هرآنچه که به عنوان روپوش و پوشش باشد، پارچه-ای که در آن چیزی پیچیده می‌شود.

۱۴- **حراست** در فارسی به معنی محافظت و نگهبانی، در زبان اردو به معنی دستگیر کردن است.

۱۵- **حرف** در زبان فارسی به معنی صنعت و در زبان اردو **حرف** باز به معنی حقه باز است.



۱۶- حرکت در فارسی به معنی جنبش و جولان و در زبان اردو به معنی کاربرد و شرارت.

۱۷- حضرت در فارسی به معنی کلمه تعظیم و اکثراً قبل از اسم بزرگان آورده می‌شود و در زبان اردو به معنای آدم زرنگ.

۱۸- خانه در فارسی به معنی مکان زندگی کردن و در زبان اردو به معنی جدول.

۱۹- خدایی در فارسی به معنی مربوط به خداست و در زبان اردو به معنی جهان.

۲۰- خط در زبان فارسی به معنی رشته‌های کشیده شده، حروف نوشته شده و در زبان اردو فقط به معنی نامه.

۲۱- دستخط در زبان فارسی به معنی دست‌نوشت، و در زبان اردو تنها به معنی امضا.

۲۲- دستگیر در زبان فارسی به معنی گرفتار و در زبان اردو تنها به معنی یار و مددگار.

۲۳- دقت در زبان فارسی به معنی باریک‌بینی و در زبان اردو به معنی دشواری.

۲۴- راسته در زبان فارسی به معنی بازار راست و ران پای گوسفند و گوساله اما در زبان اردو تنها به معنی راه.

۲۵- رایگان در زبان فارسی به معنی مجانی و در زبان اردو به معنی بی‌هوده، بی‌نتیجه.

۲۶- رساله در زبان عربی به معنی کتاب کوچک، فوج-سواره و در زبان اردو افزون بر فوج‌سواره تنها به معنی مجله می‌باشد.

۲۷- رسد در زبان فارسی به معنی حصه و بهره و در زبان اردو به معنی آذوقه.

۲۸- رشته در زبان فارسی به معنی پشم یا پنبه ریسده و در زبان اردو به معنی رابطه، اتصال، قربت، خواستگاری و همین کلمه + داری = رشته‌داری

به معنی خویشاوندی و فامیلی در زبان اردو و هندی است.

۲۹- رفتار در زبان فارسی به معنی اعمالی که توسط فرد و یا روش کار و شیوه کارکرد شخص است و در زبان اردو به معنی سرعت.

۳۰- رفیده در زبان فارسی لته و کهنه‌ای چند بر مثال گردبالی بر هم دوزند و خمیر نان را روی آن گسترانیده بر تنور بندد.

۳۱- روزگار در زبان فارسی به معنی عالم، دنیا و گیتی و در زبان اردو به معنی کسب و کار و یافتن شغل است.

۳۲- روشنایی در زبان فارسی به معنی تابناکی و ضد تاریکی و در زبان اردو به معنی مرکب، جوهرتحریر.

۳۳- روضه در زبان عربی به معنی باغ و سبزه‌زار و در زبان اردو به معنی مزار و آرامگاه.

۳۴- رییس در زبان فارسی به معنی سردار، در زبان اردو به معنی توانگر و شخص متمول و پول‌دار.

۳۵- ریاست در زبان فارسی به معنی حکومت، در زبان اردو به معنی ایالت (state).

۳۶- ریخته در زبان فارسی به معنی ریخته‌شدن، واژگون شدن در زبان اردو در معنای صنعت ملمع.

۳۷- ساقی در زبان فارسی به معنی آب یا شراب‌دهنده، در زبان اردو در دهلی به معنی به آن کس که به مردم قلیان می‌داد می‌گویند.

۳۸- سحرخیز در زبان فارسی به معنی کسی است که صبح زود از خواب بیدار می‌شود، در زبان اردو دزد.

۳۹- سرخی در زبان فارسی به معنی منسوب به سرخ، در زبان اردو به معنی عنوان است.

- ۴۰- **سرکار** در زبان فارسی به معنی رئیس و ناظر و کارفرما و کلمه تعظیم است، در زبان اردو به معنی حکومت و دولت است و **سرکاری** نیز به معنی دولتی و حکومتی است.
- ۴۱- **شیشه** در زبان فارسی به معنی بلور است و در زبان اردو به معنی آینه.
- ۴۲- **صحافی** در زبان فارسی به اشخاصی گفته می‌شود که به کار جلد کردن کتاب مشغولند و در زبان اردو به معنی روزنامه‌نویس است.
- ۴۳- **صف** در زبان فارسی به معنی ردیف، در زبان اردو به معنی حصیری است که بر آن نماز می‌خوانند.
- ۴۴- **عادی** در زبان فارسی به معنی معمولی، در زبان اردو به معنی شخص معتاد است.
- ۴۵- **علاقه** در زبان فارسی به معنی تعلق است و در زبان اردو به معنی ناحیه.
- ۴۶- **غلاظت** در زبان فارسی به معنی ستبری و درشتی و غلیظ به معنی هر مایعی که قوامش زیاد است، در زبان اردو غلاظت به معنی کثافت و غلیظ به معنی کثیف است.
- ۴۷- **فر** در زبان فارسی به معنی تنها و یگانه و یکتا، در زبان اردو افزون بر این معنای به معنی لحاف.
- ۴۸- **فراشی** در زبان فارسی به معنی نوکر و چاکری کردن و منسوب به فرش. در زبان اردو به معنی پنکه- ای که توسط نوکر به حرکت درآورده شود و **فراشی پنکها**: پنکه سقفی و **فراشی سلام**: مؤدبانه که معمولاً با دست روی سینه و سر خم کردن انجام شود، سلام خدمتکارانه و **فراشی خانه** به معنی صندوق خانه و انباری است.
- ۴۹- **فکر** در زبان فارسی به معنی اندیشه و خیال، در زبان اردو به معنی نگرانی است و برعکس **نگران** به معنی استاد راهنما است.
- ۵۰- **قاعده** در زبان فارسی به معنی پایه و بنیاد، در زبان اردو به معنی کتب الفباء.
- ۵۱- **قبض** در زبان فارسی به معنی گرفتن، نگاه داشتن، قبض الوصول، در زبان اردو تنها به معنی یبوست.
- ۵۲- **گلاب** در زبان فارسی به معنی عرق گل محمدی است، در زبان اردو به معنی گل محمدی.
- ۵۳- **لطف** در زبان فارسی به معنی نرمی، مهربانی، در زبان اردو به معنی لذت.
- ۵۴- **مالش** در زبان فارسی به معنی مالیدن و نوازش کردن، در زبان اردو به معنی حالت تهوع قبل از استفراغ.
- ۵۵- **مجاور** در زبان فارسی به معنی همسایه، در زبان اردو به معنی مستخدم خانقاه یا مزار و مقبره است.
- ۵۶- **مجرا** در زبان فارسی به معنی اجرا شده، روان کرده شده است، در زبان اردو به معنی سلام پادشاهی و رقص است.
- ۵۷- **محاذ** در زبان فارسی به معنی روبه رو، مقابل، در زبان اردو به معنی میدان جنگ.
- ۵۸- **مدارات** در زبان فارسی به معنی با کسی به نرمی و ملاحظت رفتار کردن است، در زبان اردو به معنی پذیرائی از مهمان.
- ۵۹- **مدهوش** در زبان فارسی به معنی سرگردان، بیهوش است، در زبان اردو تنها به شخصی گفته می‌شود که در حالت نشه مست است.
- ۶۰- **مرغ** در زبان فارسی به پرنده اهلی و ماکیان گویند، در زبان اردو تنها به معنی خروس.
- ۶۱- **مشعلچی** در زبان فارسی به معنی مشعل‌دار، در زبان اردو به کسی گفته می‌شود که در آشپزخانه ظروف را تمیز می‌کند.
- ۶۲- **مصروف** در زبان فارسی به معنی به مصرف رسیده، در زبان اردو به معنی مشغول به کاری بودن.

۶۳- منزل در زبان فارسی به معنی خانه، در زبان اردو به معنی مقصد و هدف.

۶۴- منتطق در زبان فارسی به معنی عالم منتطق و آنکه منتطق می‌داند، در زبان اردو به معنی لجوج.

۶۵- مهتر در زبان فارسی به معنی بزرگتر و کلانتر، در زبان اردو به معنی رفته‌گر، کناس، و کسی که در طولیله خدمت و تیمار و نگهداری اسبان بر عهده اوست.

۶۶- وظیفه در زبان فارسی به معنی کاری که انسان مکلف به انجام دادن آن باشد، در زبان اردو به معنی بورس تحصیلی.

۶۷- هوا در زبان فارسی به معنی فضا، آب و هوا، در زبان اردو فقط به معنی باد.

۶۸- یکایک در زبان فارسی به معنی یکی یکی، در زبان اردو به معنی یکباره، یک دفعه، یکهو.

۶۹- سرتاج در زبان فارسی به معنی والا و بلند بالا، در زبان اردو به معنی شوهر، همسر.

۷۰- کارگر در زبان فارسی به معنی مزدور، در زبان اردو به معنی هنرمند و کاریگری به معنی هنرمندی.

۳- جگر با اتصال "ی اتصاف" به جگر+ی= جگری در زبان اردو به معنی دوست صمیمی.

۴- خاک با اتصال "ی اتصاف" به خاک+ی= خاکی، در زبان اردو به معنی به رنگ خاک.

۵- ذات با اتصال "ی اتصاف" به ذات+ی= ذاتی، در زبان اردو به معنی شخصی.

۶- فتوح با اتصال "ی اتصاف" به فتوح+ی= فتوحی، در زبان اردو به معنی یک نوع جلیقه.

۷- محمود با اتصال "ی اتصاف" به محمود+ی= محمودی، در زبان اردو به معنی یک نوع پارچه نازک.

۸- ماهتاب با اتصال "ی اتصاف" به ماهتاب+ی= ماهتابی، در زبان اردو به معنی یک نوع آتشبازی.

۹- ولایت با اتصال "ی اتصاف" به ولایت+ی= ولایتی، در زبان اردو به معنی خارجی و خود ولایت به معنی خارج از مرز، کشور خارج.

۱۰- بالا با اتصال "ی اتصاف" به بالا+ی= بالائی، در زبان اردو به معنی سرشیر.

### ترکیب پسوند بار فارسی با واژه فارسی تغییر معنا در زبان اردو

۱. حرفت در زبان اردو به معنی حقه با اتصال باز،

حرفت+باز= حرفت باز در زبان اردو به معنی حقه باز

۲. شیخی در زبان اردو به معنی لاف، با اتصال باز،

شیخی+باز= شیخی باز، در زبان اردو به معنی لافزن

و شیخی خوره به معنی لافزن.

۳. فقره در زبان اردو به معنی متلک، با اتصال باز، فقرے

+باز= فقرے باز، در زبان اردو به معنی متلک گو.

۴. گره در زبان اردو به معنی جیب، با اتصال باز، گره+

باز= گره باز، در زبان اردو به معنی جیب بر.

### گاهی اردو زبانان با آوردن پسوندهای فارسی در اسامی فارسی معنی دیگری به واژه می‌دهند:

۱- موج در زبان فارسی به معنی موج و تلاطم دریاست، در زبان اردو علاوه بر این معنی به خوشی و خرمی و شادبودن اطلاق می‌شود و با ترکیب "ی" نسبت موج+ی= موجی به آدم خوش دل اطلاق می‌شود.

۲- خون فارسی با ترکیب "ی نسبت" خون+ی= خونی در زبان اردو به قاتل گفته می‌شود.

۵. **گلا** در زبان اردو به معنی گلو، آواز، صدای خوش با اتصال باز، گله = باز = **گله باز**، در زبان اردو به معنی خواننده خوش صدا.

۱۲- **بی وحدت**، بی وحدت در زبان اردو به معنی: بی شرم، بی حیا، بی ادب.

۱۳- **زانو پوش** در زبان اردو به معنی پیش‌بند.

۱۴- **زار و نزار** در زبان اردو به معنی: لاغر و کم‌زور و ناتوان.

۱۵- **زال دنیا** در زبان اردو به معنی: دنیای بسیار قدیمی.

۱۶- **زبان‌گیر** در زبان اردو به معنی: جاسوس و معترض، و **زبان‌گیری** به معنی کار جاسوسی و اعتراض کردن.

۱۷- **زبانی امتحان** در زبان اردو به معنی، امتحان شفاهی.

۱۸- **زبانی حساب** در زبان اردو به معنی ذهنی حساب کردن.

۱۹- **زبانی جمع خرچ** در زبان اردو به معنی: حرفهای بیهوده زدن و عمل نکردن، زیاد حرف زدن و عمل نکردن.

۲۰- **زبردستی** در زبان اردو به معنی: تاحق، جبر، ظلم. ستم رساندن.

۲۱- **زرده** در زبان اردو به معنی: اسب زردرنگ، صفرا، برنج زردرنگ و نوعی تمباکوی خوردنی.

۲۲- **زلفی** در زبان اردو به معنی زنجیر درب و کولون درب.

۲۳- **زنبور** در زبان اردو به معنی توپ کوچکی که بر شتر نصب می‌شود و جز ساز و برگهای جنگی پادشاهان به‌شمار می‌رود و **زنبورچی** به معنی: توپچی آن شخصی که مسئول پرتاب توپهای جنگی است.

۲۴- **صاحب فراش** در زبان اردو به بیماری که از تخت بلند نشود و دچار بیماری سختی باشد.

۲۵- **صاحب سلامت** در زبان اردو به معنی: آشنا و ملاقات کردن است.

### تصرفات معنایی کلمات فارسی در زبان اردو

۱- **چشمک** در زبان اردو به معنی: رنجش و مخالفت، **چشمک‌زن**: در زبان اردو آنکه طعنه می‌زند و **چشمک‌زنی** به معنای: طعنه‌زنی و شوخی کردن تبدیل شده است.

۲- **چشمه** در زبان اردو به معنی: عینک.

۳- **چشیده** در زبان اردو به معنی: باتجربه.

۴- **چشم‌نمائی** در زبان اردو به معنی: تنبیه، سرزنش و ملامت.

۵- **چسبیدگی** در زبان اردو به معنی: محبت و عاطفه.

۶- **بهشتی** در زبان اردو به معنی سقا و آنکه در بهشت آب می‌نوشاند، **بهشتیا** به معنی: سقای آب و **بهشتی** به معنی زنی که در بهشت آب می‌نوشاند.

۷- **بے پروانگی** "بے" همان "بی" پیشوند منفی در فارسی، در زبان اردو به معنی بی‌اجازه.

۸- **بے تالا** "بے" همان "بی" پیشوند منفی در فارسی، در زبان اردو به معنی شخصی که در هنگام آوازخواندن است جمعی از دیگران عقب یا جلو بماند.

۹- **بے تردد** "بے" همان "بی" پیشوند منفی در فارسی، در زبان اردو به معنی زمینی که در آن کاشتی نشده باشد.

۱۰- **بے دام**- بی دام در زبان اردو به معنی بی‌قیمت، مفت.

۱۱- **بے سروپا**- بی سروپا در زبان اردو به معنی: غلط، دروغ، مهمل و حیران و پریشان.

- ۲۶- **صاحبی** در زبان اردو به معنی: بی خیالی، مدپرستی و روش و طریقه غربی اختیار کردن و زود رنج بودن.
- ۲۷- **صاف دیده** در زبان اردو به معنی بی شرم و حیا، بی عزت.
- ۲۸- **طبیعت** در زبان اردو به معنی: خلق و خوی، حال و احوال شخص، عادت، خصلت، فطرت، طینت، سرشت.
- ۲۹- **طفل افتاده** در زبان اردو به معنی: بچه بی وارث و طفل اشک به معنی: اشک.
- ۳۰- **طوبی قامت/قد** در زبان اردو به کنایه به معشوق اطلاق می شود و به معنای خوش قامت، خوش قد و بالاست.
- ۳۱- **طوفان رسیده** در زبان اردو به معنی جائی که از طوفان تباہ شده باشد و طوفانی در زبان اردو به معنی: دروغ و شخصی که بسیار فتنه انداز است.
- ۳۲- **رضائی** در زبان اردو به معنی: لحاف.
- ۳۳- **رفته** در زبان اردو به معنی عاشق.
- ۳۴- **عدالتی پیاده** در زبان اردو به معنی قاصدی که اوراق دادگاه به او محول می شود و او را به مقصد می رساند. نامه رسان دادگاه.
- ۳۵- **عطائی** در زبان اردو به شخصی اطلاق می شود که بدون تحصیلات دانشگاهی تجربه کاری را یافته باشد.
- ۳۶- **غبار/غبارا** در زبان اردو به معنی بادکنک.
- ۳۷- **فرشته خان** در زبان اردو به معنی آدم قوی هیکل که در آن واحد توانائی کشتن ۳۰ نفر را دارد. (تیس مارخان)
- ۳۸- **فرشی سلام** در زبان اردو به معنی با کورنش بسیار به کسی سلام کردن.

- ۳۹- **فرض** در زبان اردو به معنی مسئولیت.
- ۴۰- **فَرَقَر** در زبان اردو به معنی به سرعت باد، بسیار تند.
- ۴۱- **فرو دگاه** در زبان اردو به معنی: محل ماندن، جای اقامت کردن.
- ۴۲- **فریاد** در زبان اردو به معنی: شکایت از ظلم و ستم و **فریادی**: طالب و خواهان انصاف. کسی است که در برابر دادگاه حق خود را طلب می کند.
- ۴۳- **فساد** در زبان اردو به معنی: فتنه. بلوا. آشوب. جنگ و دعوا. شورشو مخالفت. و **فسادی** یعنی: آشوبگر- فتنه انداز. فتنه جو. فتنه انگیز.
- ۴۴- **فصل** در زبان اردو به معنی: غله و حبوبات و محصولات کشاورزی است. **فصل استاده** یعنی: محصول گندم جو و نخود و غیره که هنوز درو نشده باشد.
- ۴۵- **فضول** در زبان اردو به معنی: زائد و بیخود، بی مصرف و بدرد نخور. **فضول آدمی**، یعنی: آدم بیهوده و بی مصرف و بی ادب. **فضول خرچ** یعنی: اسراف کار آنکه بی جا خرج می کند و **فضول خرچی**: یعنی اسراف کاری، **فضول گو**، یعنی آنکه حرفهای بیهوده می زند. و **فضولی** به معنی: یاوه گو.
- ۴۶- **آب جوش**: در زبان اردو به معنی آب گوشت، عصاره ای که از پختن گوشت به دست می آید. همچنین به معنی اب گازدار مانند کوکا کولا و سودا.
- ۴۷- **آبدار** در زبان اردو به معنی: کسی که مسئول آب نوشانیدن به ثروتمندان باشد. به معنی شرابدار. آدم خوش خلق و خوش اخلاق نیز تعبیر شده است.
- ۴۸- **آب زن** در زبان اردو به معنی: حمام طبی. استحمام دارویی. به ظرفی گفته می شود که در آن جوشانده می ریزند و مریض را در آن ظرف می نشانند.

- ۴۹- آبله دل. در زبان اردو به معنی: کسی که بر دیگران رشک و حسادت می‌ورزد.
- ۵۰- آب دوز در زبان اردو به معنی: زیر دریائی. کشتی که زیر دریا حرکت می‌کند.
- ۵۱- قبله و کعبه، در زبان اردو به معنی: کلمه‌ی تعظیم و تکریم و احترام به پدر مادر و بزرگان روحانی است.
- ۵۲- قبولی در زبان اردو به معنی نوعی غذا که از ترکیب انواع حبوبات با مرغ درست می‌شود.
- ۵۳- قدآزاد در زبان اردو به معنی: ایستاده قد. و قددار به معنی: آدم قد بلند.
- ۵۴- قسای در زبان اردو علاوه بر گوشت فروش و قصاب مجازاً به معنی آدم بی رحم و سنگدل و ظالم اطلاق می‌شود.
- ۵۵- قسما قسمی، در زبان اردو به معنی: با یکدیگر عهد و پیمان بستن. قسم خوردن طرفین (در مورد یک مسئله). زیاد قسم خوردن.
- ۵۶- قسما قسم در زبان اردو به معنی: گونا گونی. رنگارنگی. رنگ به رنگ بودن.
- ۵۷- اسکندر قسمت، در زبان اردو به معنی: کسی که اقبال بلندی دارد و بسیار خوشبخت است.
- ۵۸- قصور در زبان اردو به معنی: خطا و قصوردار و قصور مند کسی است که خطاکار و گناهکار باشد.
- ۵۹- قضاکار در زبان اردو به معنی: اتفاقاً و قضا آمدن به معنی فرارسیدن مرگ.
- ۶۰- قطره زن در زبان اردو به معنی تند رفتار و تیزرو.
- ۶۱- قطع در زبان اردو به معنی: روش. طریق. راه و قطع دار به معنی: زیبا رو.
- ۶۲- قفلی در زبان اردو به معنی: ظرف در دار. و قفلی به معنی: بستنی چوبی.
- ۶۳- قلمدان وزارت در زبان اردو به معنی: مسئول وزارت.
- ۶۴- قلم زن در زبان اردو به معنی: نقاش.
- ۶۵- قلم کش در زبان اردو به معنی: کاتب.
- ۶۶- قلم برداشته در زبان اردو به معنی: فی البداهه. کسی که بدون فکر و تأمل می‌نویسد.
- ۶۷- قلندر در زبان اردو به معنی کسی که میمون و خرس را به رقص و میدارد و از این راه امرار معاش می‌کند. به انسان رند که از دین و دنیا آزاد باشد نیز اطلاق می‌شود.
- ۶۸- قلی در زبان اردو به معنی غلام و مزدور و کسی که کنار ایستگاه و قطار راه آهن در هندوستان می‌ایستد و بارهای مسافران را جابجا می‌کند.
- ۶۹- ققممه در زبان اردو به معنی: لامپ. چراغ. قندیل. لوستر.
- ۷۰- قند مکرر، قند دوباره در زبان اردو به معنی حرف جالبی که به جای یکبار دو بار گفته شود و مجازاً به معنای لبان معشوق است.
- ۷۱- قواعد در زبان اردو به معنی: تمرینات اصول جنگی که به سربازان داده می‌شود. و قواعد دان به کسی گویند که سربازان را با تمرینات جنگی آشنا سازد. و قواعد گاه نیز به معنی میدان تمرین و ورزش سربازان است. قواعد: به دست و گرامر زبان نیز اطلاق می‌شود.
- ۷۲- قیامت پیشه در زبان اردو به معنی: تعریف و تمجید از محبوب، و قیام خرام یعنی: محبوبی که با ناز و خرام قیامت به پا می‌کند.

- ۷۳- کارآفرین در زبان اردو به معنی: کسی که کار پیدا می کند و مجازاً به معنای خ می کند و دای تعالی.
- ۷۴- دای تعالی.
- ۷۵- کارجویی در زبان اردو به معنی: کار برتر و بزرگ و همت و اراده.
- ۷۶- کارخانه در زبان اردو به معنی: قدرت خدا، و کارخانه الهی به معنی کار خدائی.
- ۷۷- کاسه باز در زبان اردو به معنی: شعبده باز و کنایتاً به معنای آدم مکار و حيله گر. و کاسه پشت: کنایتاً به آسمان گفته می شود و معنی: پیرِ گوژپشت، و کاسه گر به معنی: کوزه گر.
- ۷۸- کافر آدا در زبان اردو به معنی: آنکه دارای رفتار دل پسندی است و کنایتاً به محبوب گفته می شود و کافر آواز: آنکه صدای خوش و جذابی دارد. کافر منش: کنایتاً به محبوب و کافر ماجرائی: به ظلم و جور اشاره می کند.
- ۷۹- کتابی چهره در زبان اردو به شخصی که صورتی بلند و پهن دارد، کتابی علم به معنی: کسی که تنها علمش از کتاب بافته باشد اما تجربه ندارد. کتابی کافر: غیر مسلمین اهل کتاب.
- ۸۰- گردنامه، در زبان اردو به معنی: به تکه کاغذ مربع شکلی اطلاق می شود که درون آن دعا می نویسند و به دور ستون خانه یا به دور درختی می بندند این کاغذ سبک با وزیدن باد به حرکت در می آید تا کسی که از خانه فرار کرده است دوباره بازگردد.
- ۸۱- گردانی، در زبان اردو به معنی: چادرو یا شال بلندی که زنان هنگام خواندن نماز به طرز خاصی به دور خود می پیچند.
- ۸۲- گردون پناه، در زبان اردو به معنی: عنوان صفتی است که به پادشاه وقت اطلاق می شده است.

- ۸۳- گرفتار در زبان اردو به معنی اسیر و گرفتاری به معنی: اسیری.
- ۸۴- گرمی در زبان اردو به معنی: فصل تابستان و سردی به معنی: فصل زمستان.
- ۸۵- گزارش در زبان اردو به معنی: درخواست نامه و گزارش پذیر به معنی: درخواست دهنده و گزارش نامه: به معنی نامه ای که از جانب اشخاص کوچک به اشخاص بزرگ نوشته می شود.
- ۸۶- گستاخی معاف در زبان اردو به معنی: معذرت خواهی. عذرخواهی کردن است - یعنی: "مرا ببخشید".
- ۸۷- گل پیاده؛ در زبان اردو به معنی: گلی که بوی خوش نمی دهد.
- ۸۸- گل پیراهن، در زبان اردو به معنی: محبوب و گل پیراهنی به معنی: ادب و نزاکت.
- ۸۹- گل سور در زبان اردو به معنی: گل آفتاب گردان. جالب توجه اینجاست که احتمالاً سور از کلمه سنسکریت سوریه که به معنای آفتاب است گرفته شده است.
- ۹۰- گوهر تاب، در زبان اردو به معنی: پیراهنی هندی که در فصل گرما زنان هندوستان بر تن می کنند پیراهن نازک بدن نما.
- ۹۱- لنگر در زبان اردو به معنی: طعامی که در مقابل مقابر درویشان و اولیا به طور رایگان بین زائرین تقسیم می شود. و لنگرخانه به معنی خیرات خانه محلی که هر روز در آن بین فقرا و مساکین غذا به طور رایگان تقسیم می شود. لنگری: منسوب به لنگر کسی که طعام مجانی از لنگر خورد.

۹۲- ماتم در زبان اردو به معنی: سینه‌زنی، گریه و زاری، مصیبت آفت و سوگ است. **ماتم‌خانه: جای سوگواری. حسینه.**

۹۳- ماتم پرسی به معنی همدردی با داغ دیدگان، ماتم دار به معنی سوگوار، و ماتم داری به معنی گریه زاری و عزاداری، ماتمی به معنی شخص سوگوار و داغ‌دیده.

۹۴- مجلس در زبان اردو به معنی: گروه‌هایی برای سالار شهیدان و شهدای کربلا عزاداری می‌کنند. و مجلس خانه به معنی: تکیه و حسینه امام حسین و شهدای کربلا.

۹۵- محتاج در زبان اردو به معنی: افرادی که کور و فلج و فقیرند. و محتاج خانه به محلی اطلاق می‌شود که در آن فقرا و دیگر افرادی که فلج و کورند و جائی ندارند نگه داری می‌شوند... به معنی آسایشگاه معلولین نیز اطلاق می‌شود.

۹۶- معذور نیز در زبان اردو به معنی: کسی است که ناتوانی جسمی داشته باشد. و معذورالخدمت: به کسی می‌گویند که توانایی کار کردن را به سبب ناتوانی جسمی نداشته باشد. معذوربردارگاری به معنی: ویلچر. صندلی چرخ دار معلولین.

### تغییر معنی و تعبیر تلمیحات فارسی در زبان اردو

از آنجایی که زبان اردو در نتیجه ترکیب و پیوند زبان فارسی با زبان‌های هندی به وجود آمده است و این ترکیب و پیوند در آغاز رواج زبان فارسی در شبه قاره بوده است، لذا دخالت واژگان و تلمیحات فارسی بر "زبان اردو" و زبان "فارسی هندی" دور از ذهن نمی‌باشند شاعران اردو هندی اعم از دوره کلاسیک تا عصر حاضر برای وسعت بخشیدن به فضای اشعار خود از تلمیحات فارسی بهره گرفته‌اند.

اما شاعران سرزمین هند گاهی در باره تلمیحات فارسی مرتکب سوء تعبیر و کاربرد غلط در اشعار خود می‌شوند به قول "علامه دهخدا" پارسی‌گویان هندی برخی از واژگان اصیل فارسی را فاسد کرده‌اند و به غلط و یا آگاهانه گاهی معانی واژه را تغییر داده‌اند. برای استناد این تعبیر باید اذعان داشت که شاعران اردو زبان گاهی در کاربرد تلمیحات اصیل ایرانی در اشعار خود دچار سوء تعبیر شده‌اند.

شاعری به نام "قدر" که متعلق به دوره ادب کلاسیک هند در شعر اردوی خود می‌گوید:

دل آزاری سے تیرے دوش پر گیسو نکلتے ہیں  
یونہی ضحاک کے شانوں پہ اک جوڑا تھا ا کالوں کا

(قدر) نیازی، محمود، ص ۱۲۹۴

ابتدا قبل از یافتن سوء تعبیر شاعر هندی اردو زبان و به چالش کشیدن این مفهوم می‌بایست به "ضحاک" اشاره‌ای شود:

### "ضحاک"

گفته‌اند پادشاهی جهان و همه مردم زمین بر سه کس راست شد. نمرود پسر ارغوا، ذوالقرنین و سلیمان پسر داود، بعضی‌ها گفته‌اند نمرود همان ضحاک است (طبری، ج ۱، ص ۱۷۳). در اوستا اثری دهاک سه پوزه، سه سر، سه چشم و دارنده هزارگونه چالاکي، دیودروج زورمند که مایه آسیب آدمیان است توصیف شده و مخلوقی است اهریمنی.

ضحاک را خورشگرانی بود که هر شب دو جوان را برمی‌گزیدند و آن‌ها را برای کشتن به ایوان شاه می‌بردند و مغزشان را خورش و خوراک مارهای دوش ضحاک که از بوسه ابلیس پدید آمده بود، میکردند. ارمایل و گرمایل هر دو از آشپزان ضحاک ظالم و جبار بودند که از ظلم و جور ضحاک به تنگ می‌آیند و تصمیم می‌گیرند که مغز انسان را با مغز گوسفندی بیامیزند و انسانی را رها سازند. بدین سان هر ماه سی جوان از کشتن و خوراک ضحاک جان به در می‌بردند (شاهنامه ۵۱، ۵۲)



مارانی که بر دوش ضحاک بودند خوراکی جز مغز و گوشت انسان نداشتند، ابلیس با بوسه خود نشان افتخار مارگونه‌ای را بر دوش پادشاهی جبار و ظالم نصب کرده بود و همان خود در صورت طبیعی ظاهر شد و چاره درد ماران را خوراندن مغز سر مردمان تجویز کرد. با این قصد که جهان از سر مردمان خالی شود (شاهنامه ۴۷-۴۸)

می‌گویند قبل از پختن مغز انسان توسط ابلیس، کسی در آن زمان گوشت نمی‌خورد. ابلیس قصد داشت ضحاک را بیشتر به بیرحمی و خونریزی و خونخواری وادار سازد. ابتدا از گوشت بره و پرنندگان آغاز کرد و سپس میش و گاو پرداخت و غذاهایی بسیار لذیذ فراهم آورد، چنانچه ضحاک به خوردن گوشت راغب شد و اکول و حریص شد و از فره رضایت به شیطان گفت هر چه از من بخواهی تو را اجابت می‌کنم و شیطان دو کتف او ببوسید (ثعالی، ص. ۹-۱۰). چنان بود که هر روز چهار مرد تنومند را می‌آوردند و می‌کشتند و مغز سر آن‌ها را به آن دو مار می‌دادند. ضحاک را وزیر از قوم خود بود، پس مردی از فرزندان ارفخشذ به نام ارمایل را به وزارت برگزید. چون مردمان را برای کشتار می‌آوردند. ارمایل دو تن را زنده نگاه می‌داشت و به جای دو تن دیگر دو راس گوسفندی را می‌کشت پس آن دو تن را رها می‌کرد تا به هر جا بخواهند بروند به شرطی که اثری از آثار آن‌ها آشکار نگردد. این رو آزاد شدگان به کوهستان‌ها پناه می‌بردند و آن‌ها می‌ماندند و هیچگاه به شهرها و دهات نزدیک نمی‌شدند. گویند که این‌ها پدران اولیه طوائف کردند. (الطول، ص. ۵)

ضحاک به خواب می‌بیند که کسی او را در قله دماوند به اسارت می‌کشاند، اساس افسانه ضحاک هنوز در قله دماوند زنده است و مانند شیطان در انتظار عرصه مهمتر است (ثعالی، ص ۱۶) روز به بند کردن ضحاک را فریدون عید گرفت و آن را مهرگان نامید (مروج، ص. ۲۱۹)

عشق سیمرغ است کو را دام نیست  
پی به‌کوی او همانا کس نبرد

پژوهش حاضر مجال توضیحات و تفصیل ظلم و جور ضحاک را بی‌شک ندارد. اما ما ایرانیان هرگز شخصیت ظالم و جباری چون ضحاک را به‌خیر و نیکی تبدیل نکرده‌ایم و نخواهیم کرد. ظلم و جور ضحاک با مارهای خبیث در شانه کجا و ظلم و جور معشوق عاشق‌گریز کجا.

ضحاک در ادبیات ما ظالم است و خونخوار و مارهای روی دوشش علامت ضد انسانی است، اما شاعر اردو زبان عاشق معشوقی می‌شود که موهای بافته سیاه رنگی بر روی دوش دارد، اما چون نسبت به عاشق التفاتی ندارد، لذا ضحاک می‌شود که روی دوش‌هایش دو مار سیاه؛ یعنی شبیه به دو موی بلند بافته سیاه.

کالا در زبان هندی و اردو به معنی مار و مجازاً به موی بلند و سیاه محبوب اطلاق می‌شود و شاعر غیر ایرانی بدون توجه به داستان اساطیری و تلمیحی چون ضحاک، دچار دگرگونی و سوء تفاهم بزرگ ادبی در شعر خود شده است. (اعظم لطفی، فرزانه، ص: ۱۷)

بر ما فارسی زبانان و اردو دانان واجب است که به تمامی واژگان اشعار فارسی هندی و زبان اردو که گاهی از تلمیحات و کنایات و واژگان بهره می‌گیرند کنجکاوانه به بررسی سوء تعبیرها و فساد واژگان و تلمیحات و داستان‌های کهن و اساطیری ایرانی بپردازیم.

**"عنقا"**

عنقا آن پرنده ای بوده است که زال پدر رستم آن را پرورده و بزرگ کرده است در بهرام پشت بند ۳۸-۳۴ آمده: " کسی که استخوان یا پری از این مرغ دلیر (وارغن) با خود داشته باشد هیچ مرد دلیری او را نتواند براندازد و نه از جای براند/ همچنین سیمرغ یا عنقا نام حکیمی است که زال در خدمت او کسب کمال کرد (دهخدا، فرهنگ، ص ۱۳۹۰۰).

در دو عالم زو نشان و نام نیست  
کاندران صحرا نشان گام نیست

در بهشت وصل جان‌افزای او جز لب او کس ریحیق‌آشام نیست

(سنایی)

ناصر خسرو، ص ۱۶۷

رستم چرا نخواهد آن تیز‌پر و جنگل  
به‌روز مرگ عنقا را

بی یاری زال و پرّ عنقا بر خصم ظفر نیافت رستم

خاقانی، ص ۲۷۸

قاف از تو رخنه شد و عنقا شکسته پر از زال خرد یک تنها چه خواستی

خاقانی، ص ۵۳۵

عنقا جان سیمرغ است که آنجای از خلق بیگانه بود

فردوسی (فرهنگ‌دهخدا، ص، ۱۳۸۹)

عقل جزئی کی تواند گشت بر قرآن محیط عنکبوتی کی تواند کرد سیمرغی شکار

سنایی (همان، ص، ۱۳۸۹)

چنین گفت کان جای سیمرغ راست که بر خیل مرغان همه پادشاست

آن کس که دلی خوش به جهان آورده ست

آن کس که دلی خوش به جهان آورده ست

(از سندبادنامه همان، ص، ۱۳۹۰۰)

که من نهانم و پیداست نام و اخبارم

اگر بدانی سیمرخ را همی مانم

خاقانی(همان، ص، ۱۳۹۰۰)

هر یکی هر یکی گر باز و سیمرخ شویم

دمبدم پابسته ی دام نوئیم

مولوی(همان، ص ۱۳۹۰۰)

که سیمرخ در قاف روزی خورد

چنان پهن خوان کرم گسترد

سعدی(همان، ص، ۱۳۹۰۰)

و آن خود که نیست نیست چو سیمرخ و کیمیاست

چیزی که هست هست که نه کم می شود نه بیش

(ابن یمین، همان، ص ۱۳۹۰۰)

بهرزه طالب سیمرخ و کیمیا می باش

وفا مجوی ز کس ور سخن نمیشنوی

حافظ

سیمرغ که معادل عربی آن عنقا است، از جمله عناصر اساطیری قابل توجهی است که در ادبیات فارسی به‌گونه‌های متعددی حضور

یافته، و به‌سبب صفات برجسته‌ای که هستی او را شکل و تجسم بخشیده است، امکانات تاویلی بالقوه و متعددی را در اختیار فرهنگ و ادب فارسی گذاشته است.

سابقه این مرغ اساطیری در فرهنگ ایرانی به‌پیش از اسلام می‌رسد. از آنچه در اوستا و آثار پهلوی یا به‌طور کلی از فرهنگ پیش از اسلام بر می‌آید، می‌توان دریافت که این مرغ، مرغی است فراخ‌بال که بر درختی درمان‌بخش به‌نام ویسپوبیش یا هرویسپ تخمک که در بردارنده تخمه همه گیاهان است، آشیان دارد. (پورداود، ابراهیم، ص ۳۰۴-۳۰۳) بنابراین در ارتباط با سیمرغ، درختی که وی بر آن آشیان دارد، نیز وارد داستان می‌شود و از طریق این درخت سیمرغ با تمام گیاهان و نیز دریایی که درخت در آن رسته است، مربوط می‌گردد. چنان که از وصف این مرغ می‌توان فهمید، سیمرغ مرغی است مقدس که بعد هم در شاهنامه در چهره یک پرنده اساطیری و موجودی ماورای طبیعی حضور پیدامی‌کند و چنان که از جمله اختصاصات اسطوره است (پور داود، ابراهیم، ص ۷-۵۷۵)

سیمرغ بعد از اسلام، هم در حماسه‌های پهلوانی و هم در ادبیات و حماسه‌های عرفانی حضور می‌یابد. سیمرغ در ادب عرفانی عمدتاً معنای انسان کامل است. روزبهان، گاه آن را کنایه از روح، (روزبهان، ص ۲۸۳) گاه کنایه از پیامبر اکرم، (همان، ص ۱۷۰) و ترکیب سیمرغ ازل را کنایه از عقل مجرد و فیض مقدس دانسته است (همان، ص ۷۶).

### سوء تعبیر شکل و ماهیت عنقا. در میان شاعران اردو زبان هندوستان

در روایتی در کتاب "تلمیحات غالب" تألیف محمود نیازی عنقا "اینگونه آمده است:

عنقا پرنده‌ای است که هیچ کس او را تاکنون ندیده است، جسمش شبیه عقاب و سرش همانند شیر است، گردن بلندی

دارد و به‌خاطر سفیدی که بر روی گردنش است؛ بدین نام تعبیر شده است. در کتاب دائرة المعارف در اسلام درباره این پرنده واقعات جالبی آمده است:

عبدالله بن یافعی از کتاب "مراة الخیال" نقل کرده است که در نزدیکی سرزمین "اصحاب الرس" بر روی یک کوهی پرنده‌ای آمده است که صورتش شبیه انسان و اعضاء و جوارحش شبیه جانوران متفاوتی است. ساکنان "اصحاب الرس" بدان عنقای عرب می‌گویند.

این پرنده ساکنین این سرزمین را بسیار به‌تنگ آورد لذا مردمان آن روز به پیغمبر وقت خود حیطل بن صفوان گفتند که دعا کند که دیگر از عذاب این پرنده آزاد شوند، لذا او دعایی کرد و دیگر به چشم نیامد.

فرغالی یکی از مورخین می‌نویسد که روزی در شمال مصر پرنده‌ای عظیم‌الجثه آمده بود که ریش و غبغب آن به‌انسان شباهت داشت و اعضاء بدنش به‌شکل جانوران متفاوتی بود و به‌رنگ‌های مختلف، هنگامی که این پرنده را مقابل عزیز مصر (یوسف پیامبر) آوردند مردم او را عنقا نامیدند.

یکی از لغت‌نگاران مشهور به‌نام ویلستر جاسم این جانور افسانه‌ای را شبیه عقاب و صورتش را همانند شیر با دو بال و یک نوک و چهار پا توصیف کرده است. تصویر نقاشی شده این جانور به‌روی شانه‌ها و لباس‌های زره‌ای قدیم حک شده است. در روایتی دیگر آمده است این پرنده در تمام دنیا تنها یکی است چنانچه تا پانصد ششصد سال زنده می‌ماند و پس از مدت عمر پیری فرا می‌رسد و او خود را در آتش می‌سوزاند و تبدیل به خاکستر می‌شود از همان خاکستر عنقای دیگر متولد می‌شود (ترجمه از کتاب، نیازی، محمود، ص ۸۸-۸۹)

در تمامی مثالهای شاعران ایران عنقا یا سیمرغ این‌گونه تعبیر نشده است.

اما شاعران اردو زبان با یافتن چنین روایت‌هایی کاربرد این پرنده اسطوره‌ای را با درک مفهوم این روایت‌ها به‌کار می‌برند،

میں عدم سے بھی پرے ہوں ورنہ غافل باربا

میری آہ آتشین سے بل عنقا جل گیا

(غالب)

غالب (۱۷۹۷م/۱۸۶۹) شاعر ہندی، اردو زبان گویا روایت خاکستر شدن عنقا و تولد دوباره عنقا را از خاکستر قبول کرده است او بر این باور است کہ اگر چه از عدم بوده، اما آہ آتشین او نیز کمتر از عدم نیست. لذا اگر پر عنقا را می‌سوزاند دوباره از عنقا عنقایی دیگر متولد می‌شود و این آہ آتشین تا دنیا بوده و هست ہمراه هر انسانی باقی خواهد ماند. آہ، آہ می‌سازد، مثل خاکستر عنقا کہ عنقا می‌سازد و شاعر بر این باور است کہ شہرت فنا فی اللہ من از بقای عنقا بیشتر است.

### ۳- نتیجه

به هر تقدیر می‌توان دریافت کہ زبان فارسی هزار سال تمام در سرزمین شبه قاره، زبان درباری و زبان حاکمان وقت بوده است چون زبان عامیانه و به قولی پراکریت نشده است، لذا واژگان آن نیز در دست افراد خاص تولید، پرورش و تغییر ماهیت یافته است. حاکمان وقت در هندوستان ترکان تورانی و مغولانی بوده اند کہ گاهی کلمات و واژگان فارسی را برای دریافت دربار خود به کار می‌بردند و از طرفی شاعران ہندی کہ برای دربار سلاطین وقت شعر فارسی می‌سرودند، نیز گاهی دچار سوء تعبیرهای تلمیحی- واژگانی، اصطلاح و محاوره‌ای می‌شدند و بر تمامی پژوهشگران اردو و ہندی‌دان مسئولیت بزرگی نھفته شده است، اگر اغراق نباشد سرزمین هند و پاک تنها کشورهایی اند کہ منابع غنی از زبان فارسی ما را در دست دارند هزاران نسخه‌های خطی شاعران سترگ سرزمین ایران در معرض نابودی است، هزاران هزار دیوان کلیات فارسی شاعران ہندی و اردو زبان است کہ می‌توان با مطالعه زبان فارسی "به‌واژه‌های فارسی قدیمی کہ اکنون حتی در فرهنگ‌های فارسی نیز یافت نمی‌شود پی برد، همچنین می‌توان تمام سوء تعبیرهای واژگان و تلمیحات و

کنایات و مجازهای فارسی را در آثار شاعران فارسی‌گوی غیر ایرانی در این سرزمین بررسی کرد.

### منابع:

شیکھر، ایندو، "راهنمای سنسکریٹ، ۱۳۳۷، تهران. یکتائی، مجید، "نفوذ فرهنگ و تمدن ایران و اسلام در سرزمین هند و پاکستان، ۱۳۵۳، تهران

حکمت، علی اصغر، "از ہمدان تا کشمیر" مجله یغما، شماره ۸، ۱۳۳۲- تهران

غروی، مهدی، "کتاب‌های فارسی چاپ هند و تاریخچه آن،" هنر و مردم " شماره ۱۰۳-۱۰۲-۱۳۵۰ تهران

مہرین، مہرداد، ویل دورانت، "تاریخ تمدن، مشرق زمین گہوارہ تمدن، هند و ہمسایگان" ۱۳۴۳، تهران

عنایت، حمید، "مسئله زبان در هند" مجله سخن، دورہ نھم، شماره: ۱۳۳۷، ۵

فروغی، محمد علی، "کلیات سعدی شیرازی" ناشر سورہ مہر ۱۳۷۷

منصور، جہانگیر، "کلیات دیوان ناصر خسرو" انتشارات نگاہ، ۱۳۸۹

بابایی، پرویز، "کایات سنایی غزنوی، انتشارات نگاه ۱۳۹۹

شبلی، محمد صدیق خان- "تأثیر زبان فارسی بر زبان اردو" مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان- اسلام آباد. ۱۳۷۱.

عبد الرسولی، علی، "دیوان خاقانی" چاپخانه مروی ۱۳۵۷

دهلوی- مولوی سید احمد، "فرهنگ آصفیه ۳ جلدی، وزارت ترقی انسانی و مسائل حکومت هند ۱۹۹۸- نئی دهلی-

بهرامی، ناصر، "بررسی و تحلیل دیوان ابن یمین" انتشارات بهرامی ۱۳۸۷

چوهدری، شاهد، "فرهنگ واژه‌های فارسی در زبان اردو"، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵.

کمال‌الدینی، محمد باقر، "سند باد نامه" مرکز پژوهشی میراث مکتوب، ۱۳۸۱

امیری، کیومرث، "زبان و ادب فارسی در هند" شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی، ۱۳۷۴- تهران.

صدیقیان، مهین دخت، "فرهنگ اساطیری- حماسی ایران، به روایت منابع بعد از اسلام ج اول، پیشدادیان" پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی ۱۳۸۶.

پاینده ابوالقاسم، تاریخ طبری [تاریخ الرسل و الملوك، طبری، محمد بن جریر بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲.

پاینده، ابوالقاسم، "مروج، مروج الذهب و معاون الجوهر، مسعودی، علی بن حسین"، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۴۴.

-فرهنگ دهخدا، ج ۹، موسسه لغت نامه دهخدا ۱۳۷۷.

اعظم لطفی، فرزانه "پژوهش‌های زبان شناختی در زبان فارسی دوره ۱۰ مطالعه تطبیقی واؤگان زبان سنسکریت و فارسی" ۱۳۹۹

اعظم لطفی، فرزانه "فرهنگ تلمیحات اشارات اساطیری، تاریخی مذهبی، در زبان و ادبیات اردو - هندی به فارسی" انتشارات مجمع ذخایر اسلامی، ۱۳۹۰

#### کتاب شناسی اردو

نیازی، محمود، "تلمیحات غالب" غالب اکادمی، نئی دهلی ۲۰۰۲.